

سکوت

سکوت تبلور شکیبایی ست

در لحظه ی رویا میان انفجار دود باروت

در سردرگمی رنگ خون

سرزمینی را بدرود گفتیم که در آن عشق ورزیدن جرم بود

وما چه پهلوانان بی شمشیری بودیم

چه گوینده های بی صدایی

چه نویسنده گان بی قلمی

چه تاریخ بی زبانی !

ما چه شاهدان نابینایی بودیم !

چه راهگذران بی توجهی

چه رودخانه ی آرامی

در جهانی که همه راه خود را گم کرده اند

و همه رنگهایش را از کف داده است

و همه چیز برنگ خاکستری در آمده است

دیوارهای که هیچ وقت مهربان نبودند

دنیایی که در مرز های تاریکی فرو رفته است

وبوسه هایی که به خیابان زد می شوند !

گرد و خاک و نام تاریخ را بر خود می گذارد

و آرام دفن می شوند !

اما روزی این بوسه ها دوباره

مرده ها را به زندگی باز می گرداند.

م شکیب

2 مارس 2010

استکھلم